



بدانش گرامی و بدو شو بلند
چو خواهی که از بد نیابی گزند
شاهنامه فردوسی

فصل آزاد

ادبیات بومی (۲)

— درس پانزدهم
— چرا زبان فارسی را دوست دارم؟ (روان خوانی)

آزاد

Handwriting practice lines consisting of 20 horizontal dotted lines.



خودارزیابی

- ۱-
- ۲-
- ۳-
- ۴-



دانش‌زبانی

نکتهٔ اول

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

نکتهٔ دوم

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



- ۱-
- ۲-



.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

چرا زبان فارسی را دوست دارم؟

پاسخ من به کسی که از من می پرسد چرا زبان فارسی را دوست داری، چه می تواند باشد؟ نخست می باید بگویم دوست داشتن، لفظ مناسبی برای بیان این دل بستگی نیست و به جای آن بهتر است از عشق ورزیدن استفاده کنم.

اما چرا به زبان فارسی عشق می ورزم؟ پاسخ من این است که زبان فارسی نه فقط مرا به فارسی زبانان جهان و ایرانیان معاصر و هموطنانم پیوند می دهد و موجب همدلی و همزبانی من با آنان می شود که مرا با گذشته ها نیز همراه و هم نوا و هم آواز می سازد.

به کمک زبان فارسی می توانم پای سخن دانشمندان و حکیمانی بنشینم که در طول قرن های گذشته، سخنان عالمانه و حکمت آمیز خود را به زبان فارسی بیان کرده و به یادگار گذاشته اند.

با زبان فارسی می توانم اندرز استادان اخلاق را بشنوم. همچنین می توانم با فهم معارف و مناجات مؤمنان و عارفان بزرگ، دل به آنان بسپارم و به معبود و محبوب آنان ایمان بیاورم و با او راز و نیاز کنم. آری، به زبان فارسی عشق می ورزم؛ چون با دانستن این زبان می توانم احساسات و افکار ایرانیان و فارسی زبانان دیروز و امروز را درک کنم و در غم ها و شادی ها و بیم ها و امیدهای آنان شریک شوم و همچون آنان به آنچه دوست داشته اند، مهر بورزم و آنچه را دشمن می شناخته اند، دشمن بدارم.

این زبان فارسی است که به من توانایی و فرصت می دهد تا ترانه هایی را که مادران در نیمه شب ها در کنار بستر و بالین کودکان خود می خوانده اند، بشنوم و نسیم مهربان لالایی آنها را، مانند پری لطیف که بر گونه من کشیده می شود، لمس کنم. با زبان فارسی با زنان شالی کار در شالیزارهای میهنم همگام و همدست باشم، با پهلوانان در ورزش خانه ها شاهنامه بخوانم و پای بگویم.

زبان فارسی، موسیقی دل نوازی است که یک عمر در گوش من خوانده شده و دلم را به وجد آورده است. این زبان به چشم انداز سرزمین من وسعت می دهد و مرا از مرزهای امروز فراتر می برد و با مردمان چین، هند، پاکستان، تاجیکستان و افغانستان یگانه می سازد. احساس می کنم که هر جا فارسی زبانی بوده و هست، همان جا وطن من است؛ بلکه خانه من است.

زبان فارسی، ریشه ای است که با آن به خاک وطنم بسته شده ام و فرهنگ سرزمین خود را با



این ریشه از خاک می مکم و با تغذیه از آن زنده می مانم و می رویم و می بالم و گل می دهم و گل می کنم .
 آری، این چنین است که هر وقت نظم و ثری دلبذیر و شیرین و استوار به این زبان می خوانم و
 می شنوم، شادمان می شوم و زبان به تحسین می گشایم و هرگاه می بینم زبان یا خط فارسی، خوار شده
 و خدشه و خطری بر آن وارد آمده است، غمگین و تلخ کام می شوم. حکایت من و زبان فارسی همان
 است که شاعر گفته است :

«کر بر گنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم، آن دل کجا برم؟»

غلامعلی حدّاد عادل



- ۱- برای حفظ و نگاهبانی زبان فارسی چه باید کرد؟
- ۲- به نظر شما چه چیزهایی، زبان فارسی و خط فارسی را تهدید می کند؟



خدا آن ملتی را سروری داد
که تقدیرش به دست خویش بنوشت
اقبال لاخوری

فصل ششم

ادبیات جهان

- آدم آهنی و شاپرک
- ما می توانیم
- پیرِ دانا: (روان خوانی)

آدم آهنی و شاپرک



اگرچه آدم آهنی قصه‌ما، در گوشه‌ای از سالن نمایشگاه ایستاده بود ولی همیشه جمعیت زیادی دورش جمع می‌شدند و تماشایش می‌کردند. آدم آهنی یکی از بهترین و جذاب‌ترین وسایل بود.

بچه‌ها و بزرگ‌ترها چندین مرتبه به طرفش می‌آمدند و حرکات جالب بازوان آهینش، سرجه ماندش و تنها چشم نارنجی رنگش را به دقت و با تعجب نگاه می‌کردند. آدم آهنی، سر و بازوانش را تکان می‌داد. همچنین می‌توانست به سؤالاتی که از او می‌شد، جواب بدهد. البته نه به هر سؤالی، بلکه فقط سؤالاتی که از قبل روی دیوار کنارش نوشته شده بود. بازدیدکنندگان باید از سؤال شماره یک شروع می‌کردند:

- اسم شما چیست؟

آدم آهنی با صدای خشن و خرخرمانندی جواب می‌داد:

اسم من ... تروم ... است.

- بیشتر از همه چه چیزی را دوست داری و از چه چیزی اصلاً خوست نمی‌آید؟

- از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... و از بستنی با مربای زردآلو ...

بدم می‌آید.

مردم پس از هر پاسخ می‌خندیدند و به فهرست سؤال‌ها خیره می‌شدند تا سؤال بعدی را

از آدم آهنی پرسند:

- شما برای انجام دادن چه کاری درست شده‌اید؟

- من ... باید ... هر کاری را ... که برایش ... طراحی و برنامه‌ریزی ... شده‌ام ...

انجام دهم.

بعد سؤال آخر پرسیده می‌شد:

- برای ما بازدیدکنندگان از این نمایشگاه چه آرزویی دارید؟

... برای شما ... آرزوی سلامتی و شادی ... دارم.

این جمله آخر را در حالی که پای چپش را با خوشحالی روی زمین می‌کوبید و از شدت برخورد آن کف نمایشگاه به لرزه درمی‌آمد، می‌گفت.

حالا دوباره نوبت عده‌ای دیگر می‌شد که جمع می‌شدند و همان سؤال‌ها را می‌پرسیدند. آدم آهنی قصه‌ها هرگز از جواب دادن به این سؤال‌ها خسته نمی‌شد. به موقع می‌خندید و پایش را روی زمین می‌کوبید و به موقع بازویش را تکان می‌داد و بعضی اوقات هم حتی با چشم نارنجی رنگش، موزیانه چشمک می‌زد.

یکی از شب‌ها شاپرکی از پنجره به داخل نمایشگاه آمد. نور نارنجی رنگ چشم تروم توجه او را به خود جلب کرد. شاپرک بالش را بر چشم شیشه‌ای تروم کشید و با ناامیدی گفت: «وای چه نور سردی!»

آدم آهنی می‌خواست بگوید: «این روشنایی نیست، چشم من است.» ولی فقط توانست جواب شماره یک را بگوید:

... اسم من ... تروم ... است.

شاپرک گفت:

... جداً؟ من هم یک پروانه شاپرک یا شب‌پره هستم. اسم من بال بالی است.

آدم آهنی با برنامه خودش که از پیش طراحی شده بود، دوباره ادامه داد:

... از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... و از بستنی با مربای زردآلو ... بدم

می‌آید.

شاپرک در جواب گفت:

- من بیشتر از همه گاز زدن برگ‌های جوان درختان بلوط را دوست دارم و تا به حال روغن را نجشیده‌ام... آیا تو برگ بلوط دوست داری؟ اگر نخواهی می‌توانم تکه‌ای از آن را برایت بیاورم....

آدم آهنی می‌خواست بگوید که شاید چشیدن مزه چیزهای تازه فکر خوبی باشد ولی ناگهان جواب آماده سؤال بعدی به سرعت شروع شد:

- من باید کاری را که برایش طراحی و برنامه‌ریزی شده‌ام، انجام دهم.
شاپرک گفت:

- «متأسفانه وقت رفتن رسیده، خدا حافظ، تروم عزیز!»

آدم آهنی با صدای ریز و سگین، در حالی که پاهای آهنیش را بر زمین می‌کوبید، گفت:

- برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

شاپرک گفت: متشکرم و بعد خیلی آرام با بالش بوسه‌ای به گونه آدم آهنی زد و از پنجره به بیرون پرواز کرد.

آدم آهنی با چشم نارنجی رنگش، رفتن شاپرک را تماشا کرد و برای مدتی طولانی احساس بدی داشت.

او با خود فکر می‌کرد: «بال بالی با همه تماشاگران فرق داشت. چیز دیگری بود، سؤال‌هایی می‌کرد که در برنامه من نبود و همین باعث می‌شد جواب‌های من غلط باشد و خوب از آب در نیاید. او حتی یک بار هم مرا تحسین نکرد... هنوز جای بال‌هایش برگرفته‌ام، به من حالتی خوشایند

می‌دهد، صدایش بسیار شیرین بود... او مرا تروم عزیز صدا کرد!» این افکار احساس خوبی در او به وجود آورد.

آدم آهنی آن قدر از ملاقات با شاپرک خوشحال بود که اصلاً متوجه باز شدن درهای نمایشگاه و انبوه تماشاگرانی که به داخل آمده بودند، نشد. وقتی انبوه مردم به سراغش آمدند و سؤال‌ها را یکی یکی پرسیدند، او دو سؤال اول را با هم اشتباه کرد و به سؤال سوم هم جواب غلطی داد. یکی از افراد سرشناس و مهم که در حال بازدید کردن از آدم آهنی بود، با عصبانیت گفت: او ما را مسخره می‌کند! و به سرعت به طرف رئیس آن قسمت رفت تا او را از وضعیت آدم آهنی آگاه کند.

ولی آدم آهنی، تازه حالش جا آمده بود و جواب‌های درست و به موقعی می‌داد و بازدیدکنندگان نیز او را تشویق می‌کردند.
خدا حافظ! برنامه‌اش تمام شد.

آدم آهنی با ناراحتی فکر کرد: «کاش بال بالی می‌توانست مردم را ببیند. اگر بفهمد که چقدر از من تعریف می‌کنند، مطمئنم که مرا بیشتر تحسین می‌کند! نگرانم، نمی‌دانم آیا امشب هم می‌آید یا نه... وای! اگر خفاش او را گرفته باشد؟» دل آدم آهنی گرفت. احساسی که تا آن موقع به او دست نداده بود.

اتا شاپرک آمد و با ساده دلی نجوا کرد: «برای اینکه روی شانه‌ات استراحت کنم، به اینجا آمده‌ام و بعد هم دوباره پرواز می‌کنم. اینجا آرام و ساکت است!»

صدای غرثش ماندی از آدم آهنی بیرون آمد: «اسم من تروم است».

شاپرک مؤذبانۀ گفت: «اسم تو را فراموش نکرده‌ام. آیا برادر یا خواهر داری؟» ولی آدم آهنی فقط توانست جواب شماره دو را بدهد:

— از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ...

شاپرک در حالی که به او یادآوری می‌کرد، گفت: «این را به من گفته بودی. راستی چرا بعضی چیزها را مرتباً تکرار می‌کنی؟ آیا از تکرار خسته نمی‌شوی؟ خیلی خوب، وقت رفتن است. من خیلی گرسنه‌ام. هنوز تکه‌ای برگ هم نخورده‌ام. آن خفاش بدجنس در نزدیکی درخت بلوط من آویزان شده ... تا دیدار بعد خدا حافظ، تروم عزیز!»

شاپرک دوباره بوسه‌ای بر گونه آدم آهنی زد و از پنجره به بیرون پرواز کرد. آدم آهنی تا مدت زیادی به او فکر می‌کرد. چشمش در خنده‌تر از قبل شده بود. در دل آهینش زمزمه می‌کرد: «او دوباره برمی‌گردد! او مرا دوست دارد. او دوست من است. او دوباره برمی‌گردد و باز هم به راحتی روی شانه‌ام می‌نشیند. آیا می‌توانم یاد بگیرم به جز کلماتی که از قبل برنامه‌ریزی شده است، چیزی بگویم؟ اگر بتوانم اذل از او تشکر می‌کنم و بعد به او می‌گویم که اولین کسی است که من با او دوست شده‌ام». چشم نارنجی رنکش بآبی صبری به پنجره خیره مانده بود.

ناگهان شاپرک برگشت ولی رفتارش عجیب بود. با شتاب خود را از پنجره به داخل، پرت کرد و به سرعت با گونه آدم آهنی برخورد کرد. فریاد زد:

او دنبال من است! تروم، او دنبال من است.

سایه سیاهی نزدیک پنجره بود؛ برقی زد و چند لحظه بعد خفاش وارد سالن نمایشگاه شد. بال‌بالی در حالی که خود را به گونه آدم آهنی چسبانده بود، با التماس گفت:

نگذار مرا بخورد! او را بزن.

آدم آهنی، با شجاعت، بادی در گلو انداخت و می خواست بگوید: «ترس من قوی ترین دستگاه در این نمایشگاه هستم و نمی گذارم کسی به تو آسیب برساند»، ولی به جای این جمله گفت: اسم من تروم است.

خفاش چرخي به دور آدم آهنی زد و شاپرک را دید که با او حرف می زند، شاپرک باز با التماس به آدم آهنی گفت: مراقب من باش، تروم عزیز!

آدم آهنی می خواست با صدای بلندی به خفاش بگوید که از اینجا بیرون برو ولی دوباره جمله ای را گفت که از قبل برنامه ریزی شده بود:

— از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم .

خفاش دندان هایش را به شکم شاپرک فرو برد، ولی نتوانست او را ببلعد، زیرا شاپرک روی پای آدم آهنی افتاد. شاپرک با ناله گفت: «وای بالم». خفاش، چندین بار دور آدم آهنی چرخید ولی نتوانست بال بالی را پیدا کند و از پنجره بیرون رفت. شاپرک گفت: بالم پاره شده، وای تروم چرا از من مراقبت نکردی؟

آدم آهنی بلافاصله جواب داد:

من ... باید ... هر کاری را ... که برایش ... طراحی و برنامه ریزی ... شده ام ... انجام

دهم.

از جوابی که داده بود به شدت ناراحت شد و بدنش می لرزید ولی نمی توانست چیز دیگری

بگوید.

بال بالی روی زمین می لرزید و بال بال می زد. سعی می کرد؛ پرواز کند ولی فقط مثل فرفره به دور خود می چرخید. با ناله گفت:

تو دوست من بودی؛ چرا به من کمک نکردی؟ کاش می فهمیدی چه آسیبی به من رسیده!
در همین موقع دوباره آدم آهنی با صدای غرغرمانندی گفت:

من بیشتر از همه از روغن خوشم می آید، من بستنی با مربای زردآلو را دوست ندارم.
شاپرک نفس نفس زنان و بریده بریده در حالی که باورش نمی شد، گفت:

چه می گویی؟ تو دوست من هستی و اصلاً برای من ناراحت نیستی؟ چقدر... بی احساس... و خشن... هستی!

بال بالی که دیگر نمی توانست بچرخد و حرکت کند، یک بار دیگر بالش را بالا برد و خیلی آهسته پایین آورد و دیگر حرکتی نکرد و به آرامی گفت: «خدا نگهدارت تروم عزیز». و بعد نفس آخر را کشید.

آدم آهنی با صدای غرغرمانندی گفت:

من برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

و پاهایش را محکم به زمین کوبید، آن چنان که زمین لرزید و بعد سکوت مرگباری بر سالن نمایشگاه حاکم شد. شاپرک روی پای آدم آهنی، بدون حرکت دراز کشیده بود. کم کم هوا روشن می شد. درها باز شدند و دوباره بازدیدکنندگان کنجاو به سالن آمدند و باز دور او حلقه زدند.

اسم تو چیست؟ این سؤال شماره یک بود... آدم آهنی فکری کرد و قلبش از ناراحتی فشرده شد؛ گفت:



شاپرک ... مرا تروم ... عزیز ... صدا کرد ... هیچ کس ... تا به حال مرا ... به این نام ... صدا نکرده بود ...

او هیچ پاسخ درستی به هیچ یک از سوالات برنامه ریزی شده، نداد.
دیگر بازوانش را بلند نکرد و پایش را هم بر زمین نکوبید، حتی دیگر با چشم نارنجی رنگش چشمک هم نزد.

ملافه بزرگ و سفیدی آوردند و آدم آهنی را با آن پوشاندند. روی ملافه نوشته شده بود:
«خراب است».

زیر آن ملافه سفید که درست مثل کفن بود، آدم آهنی ساکت بود ولی شب، وقتی باد از بیرون به داخل سالن نمایشگاه می وزید و با خود رایحه گل های درخت بلوط و صدای خش خش برگ هایش را می آورد، صدای شکسته و آهسته ای از زیر ملافه سفید می آمد. به نظر می رسید که کسی چیزی یاد می گیرد و دایم می گوید: «بال بالی ... بلوط ... به او آسیب رسید».

ویتاتو ژیلینسکای، مترجم: ناهید آزادمنش



خودارزیابی

- ۱- چرا آدم آهنی از شاپرک خوشش آمد؟
- ۲- چرا آدم آهنی پس از مرگ شاپرک به سؤالات جواب درست نمی داد؟
- ۳- آخرین جمله درس، چه پیامی دارد؟
- ۴-



دانش های زبانی و ادبی

نکته اول

به این جمله ها توجه نمایید و درباره آنها گفت و گو کنید.

- من فردا نامه را خواهم نوشت.
- تو فردا نامه را خواهی نوشت.
- او فردا نامه را خواهد نوشت.
- ما فردا نامه را خواهیم نوشت.
- شما فردا نامه را خواهید نوشت.
- آنها فردا نامه را خواهند نوشت.

چنان که می بینید جملات بالا مربوط به **زمان آینده یا مستقبل** است. به شش ساخت زمان آینده توجه کنید.

شش ساخت زمان آینده	
مفرد	جمع
خواهم نوشت	خواهیم نوشت
خواهی نوشت	خواهید نوشت
خواهد نوشت	خواهند نوشت

آیا می توانید بن فعل و شناسه فعل آینده را بگویید؟

نکته دوم

در داستانی که خواندیم، شخصیت‌های اصلی، آدم‌آهنی و شاپرک بودند. آیا مقصود نویسنده داستان از آدم‌آهنی فقط همان آدم‌آهنی نمایشگاه بوده و مقصود از شاپرک همان شاپرکی که بر درخت بلوط لانه داشته است؟

در داستان، دریافتید که آدم‌آهنی، ابتدا احساس نداشت. تنها همان چیزهایی را می‌گفت که از قبل برای او برنامه‌ریزی شده بود. مشابه آدم‌آهنی، آدم‌هایی را می‌شناسیم که احساس و عاطفه ندارند و مثل آدم‌آهنی رفتار می‌کنند.

در همین داستان، شاپرک، مهربان است و با عاطفه، آدم‌آهنی را «تروم عزیز» خطاب می‌کند. او را دوست دارد و نوازش می‌کند. مثل شاپرک، انسان‌های مهربانی در اطراف ما هستند.

داستان‌نویسان، با استفاده از تخیل و آوردن شخصیت‌های غیر انسان، ذهن ما را وامی‌دارند تا شبیه آنها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنیم. این‌گونه داستان‌ها را «داستان‌های رمزی و نمادین» می‌گویند.

— نشانه‌تئوین به صورت — ن خوانده و شنیده می‌شود اما در املا، این نشانه به شکل «ا» نوشته می‌شود. مانند: اصلاً، جداً، مرتباً و...
— برخی از کلمات، در گفتار دچار تغییرات تلفظی می‌شوند اما در نوشتن، شکل مکتوب و نوشتاری آنها، باید مورد توجه باشد، مانند: اجتماع، مجتبی و...



کارگروهی

- ۱- درباره شخصیت‌های داستان این درس گفت‌وگو کنید.
- ۲- یک داستان نمادین دیگر در کلاس بخوانید و شخصیت‌های آن را بررسی کنید.



- ۱- ترکیب‌های وصفی و اضافی را مشخص کنید.
درخت بلوط، احساس خوب، افراد سرشناس، صدای بلند، مرتبای زردآلو، اسم من
- ۲- برای هر کلمه، یک هم‌خانواده بنویسید.
مطمئن، سؤال، قصه، توجه
- ۳- در جمله‌های زیر نهاد، مفعول و متمم را معین کنید.
- شناسنامه ما، عمر حقیقی ما را تعیین نمی‌کند.
- فرصت‌های خوب و عزیز می‌گذرند.
- دانش آموزان شهید رجایی را دوست داشتند.
- آفتاب برگل‌ها و سبزه‌ها می‌تابد.
- ۴- فعل‌های «ایستادند، می‌آید، رسیدند، گفت» را به فعل آینده تبدیل کنید.

ما می توانیم

«دونا» معلم مدرسه کوچکی بود و دو سال تا باز نشستن فرصت داشت. من هم به عنوان بازرس در کلاس ها شرکت می کردم و سعی داشتم در امر آموزش تسهیلاتی را فراهم آورم. آن روز به کلاس «دونا» رفتم و روی نیمکت ته کلاس نشستم. شاگردان، سخت مشغول پر کردن اوراقی بودند. به شاگرد کنار دستم نگاه کردم و دیدم ورقه اش را با جملاتی که همه با «منی توانم» شروع شده اند، پر کرده است:

- من نمی توانم درست به توپ فوتبال ضربه بزنم.
 - من نمی توانم عددهای بیشتر از سه رقم را تقسیم کنم.
 - من نمی توانم کاری کنم که مرا دوست داشته باشند.
- او نصف ورقه را پر کرده بود و هنوز هم با اراده و سماجت عجیبی به این کار ادامه می داد.
- از جا بلند شدم و روی کاغذهای همه شاگردان نگاهی انداختم. همه کاغذها پر از «منی توانم» ها بود.
- به شدت کجنگاو شده بودم. تصمیم گرفتم نگاهی به ورقه معلم بیندازم. دیدم که او هم به شدت مشغول نوشتن «منی توانم» است.
- من نمی توانم مادر «جان» را وادار کنم به جلسه معلم ها بیاید.



- من نمی توانم آکن را وادار کنم به جای مشّت از حرف استفاده کند.
نمی دانستم چرا این شاگردها و معلمان به جای استفاده از جملات مثبت به جملات منفی روی آورده بودند. سعی کردم آرام بنشینم و بینم عاقبت کار به کجا می کشد.
شاگردان ده دقیقه دیگر هم نوشتند. خیلی هایک صفحه را پر کرده بودند و می خواستند سراغ صفحه جدیدی بروند. معلم گفت:

- همان یک صفحه کافی است. صفحه دیگر را شروع نکنید.
بعد از بچه ها خواست که کاغذهایشان را تا کنند و یکی یکی نزد او بروند. روی میز معلم یک جعبه خالی کفش بود. بچه ها کاغذهایشان را داخل جعبه انداختند. وقتی همه کاغذها جمع شدند، «دونا» در جعبه را بست، آن را زیر بغلش زد و همراه با شاگردانش از کلاس بیرون رفت.
من پشت سر آنها راه افتادم. وسط راه، «دونا» رفت و بایک بیل برگشت. بعد راه افتاد و بچه ها هم پشت سرش راه افتادند. بالأخره به انتهای زمین بازی که رسیدند، ایستادند. بعد زمین را کردند.

آنها می خواستند «نمی توانم» های خود را دفن کنند! کندن زمین ده دقیقه ای طول کشید؛ چون همه بچه های کلاس دوست داشتند در این کار شرکت کنند. وقتی که مقداری زمین را کردند، جعبه «نمی توانم» ها را در آنجا گذاشتند و به سرعت روی آن خاک ریختند.
سی و یک شاگرد دور کودال ایستاده بودند. هر کدام از آنها حداقل یک ورقه پر از «نمی توانم» در آن کودال دفن کرده بود. معلمان هم همین طور!

در این موقع «دونا» گفت:

بچه‌ها، دست‌های همدیگر را بگیرید و سرتان را خم کنید.

شاگردها بلافاصله حلقه‌ای تشکیل دادند و اطاعت کردند. بعد هم با سرهای خم منتظر

ماندند و «دونا» سخنرانی کرد:

دوستان، ما امروز جمع شده‌ایم تا یاد و خاطره «منی توانم» را گرامی بداریم. او در این

دنیای خالی با ما زندگی می‌کرد و در زندگی همه ما حضور داشت. متأسفانه هر جا که می‌رفتیم نام

او را می‌شنیدیم؛ در مدرسه، در انجمن شهر، در ادارات و حتی در میان بزرگان! اینک ما



«نمی توانم» را در جایگاه ابدی اش به خاک سپرده ایم. البته یاد او در وجود خواهر و برادرهایش یعنی «می توانم»، «خواهم توانست» و «همین حالا شروع خواهم کرد» باقی خواهد ماند.

خداوند «نمی توانم» را قرین رحمت خود کند و به همه آتیهایی که حضور دارند، قدرت عنایت فرماید که بی حضور او به سوی آینده بهتر حرکت کنند. آمین!

هنگامی که به این سخنرانی گوش می کردم، فهمیدم که این شاگردان هرگز چنین روزی را فراموش نخواهند کرد. این حرکت شکوهمند نمادین، چیزی بود که برای همه عمر به یاد آنها می ماند و در ذهن آنها نقش می بست.

هنوز کار معلم تمام نشده بود. در پایان مراسم، معلم شاگردانش را به کلاس برگرداند. آنها با شیرینی و آب میوه، مجلس ترحیم «نمی توانم» را برگزار کردند. «دونا» روی اعلامیه ترحیم نوشت: «نمی توانم. تاریخ فوت...» و کاغذ را بالای تخته سیاه آویزان کرد تا در تمام طول سال به یاد بچه ها بماند. هر وقت شاگردی می گفت: «نمی توانم»، «دونا به اعلامیه اشاره می کرد و شاگرد به یاد می آورد که «نمی توانم» مرده است و او را به خاک سپرده اند.

با این که سال ها قبل من معلم «دونا» بودم و او شاگرد من بود، ولی آن روز مهم ترین درس زندگی ام را از او گرفتم.

حالا سال ها از آن روز گذشته است و من هر وقت می خواهم به خود بگویم که «نمی توانم»، به یاد اعلامیه فوت «نمی توانم» و مراسم تدفین او می افتم.

«ما می توانیم»، نوشته کلک مورمان، از مجموعه داستان «نغمه عشق»



خودارزیابی

- ۱- دانش‌آموزان چه جمله‌هایی روی برگه‌های خود می‌نوشتند؟
- ۲- چرا دونا از دانش‌آموزان خواسته بود که «نمی‌توانم»های خود را بنویسند؟
- ۳- منظور بازرس از جمله «فهمیدم که این شاگردان هرگز چنین روزی را فراموش نخواهند کرد» چیست؟
- ۴-



دانش‌های زبانی و ادبی

نکتهٔ اوّل

به کلمه‌های زیر توجه کنید.
 الف) صیاد، کلاغ، شتاب، آسیب
 ب) بیمناک، کتابخانه، گل‌فروشی
 کلمات بخش الف و ب چه تفاوتی با هم دارند؟ با کمی دقت درمی‌یابیم که کلمات بخش «ب» از دو یا چند قسمت ساخته شده‌اند؛ مثلاً:

بیمناک : بیم + ناک

کتابخانه : کتاب + خانه

گل‌فروشی : گل + فروش + ی

ولی واژه‌های بخش الف چنین نیستند و تنها یک قسمت دارند : صیاد، کلاغ و ... به واژه‌های بخش الف «ساده» و به واژه‌های بخش ب «غیرساده» می‌گویند. واژه‌های ساده فقط یک جزء دارند و واژه‌های غیرساده، بیش از یک جزء دارند.

نکتهٔ دوم

درس‌هایی که در این فصل خواندید، از ادبیات کشورهای دیگر هستند که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. شما با ترجمه از سال‌های گذشته آشنا شده‌اید؛ مثلاً آیات قرآن یا احادیث را با ترجمهٔ فارسی خوانده‌اید. به کسی که ترجمه می‌کند، مترجم می‌گویند. مترجم باید با دو زبان، یعنی زبانی که از آن ترجمه می‌کند و زبانی که به آن ترجمه می‌شود، کاملاً آشنا و مسلط باشد.

مترجمان هنگام ترجمه، از منابعی مانند فرهنگ لغت، دائرة المعارف، فرهنگ نامه، شبکه های اطلاع رسانی معتبر و... استفاده می کنند. آیا می توانید جمله های زیر را با استفاده از فرهنگ لغت ترجمه کنید؟

عربی: «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ» امام علی (ع)
انگلیسی:

This story is the last lesson. What is your idea about it?

— کلماتی همچون «بلیت، اتو، توس، اتاق، قورباغه، ...» واژه هایی هستند که گاهی به صورت «بلیط، اطو، طوس، اطاق، غورباغه و ...» نیز نوشته می شوند، اما شکل اول مناسب تر است.

— در شکل نوشتاری کلماتی همچون «خواهر، خوش، خواستن، خواهش و ...» حرفی وجود دارد که خوانده نمی شود. به خاطر سپردن شکل املائی آنها از نکات مهم املائی است.



- ۱- درباره شخصیت های داستان «ما می توانیم» گفت و گو کنید.
- ۲- یکی از داستان های قرآنی را بخوانید و درباره شخصیت ها و محتوای آن تحقیق کنید.



- ۱- واژه های ساده و غیر ساده را مشخص کنید و در جدول بنویسید.
- روز، دست، ورقه، خاکی، سخنرانی، نمادین، شاگرد، کاغذ، گوش، تخته

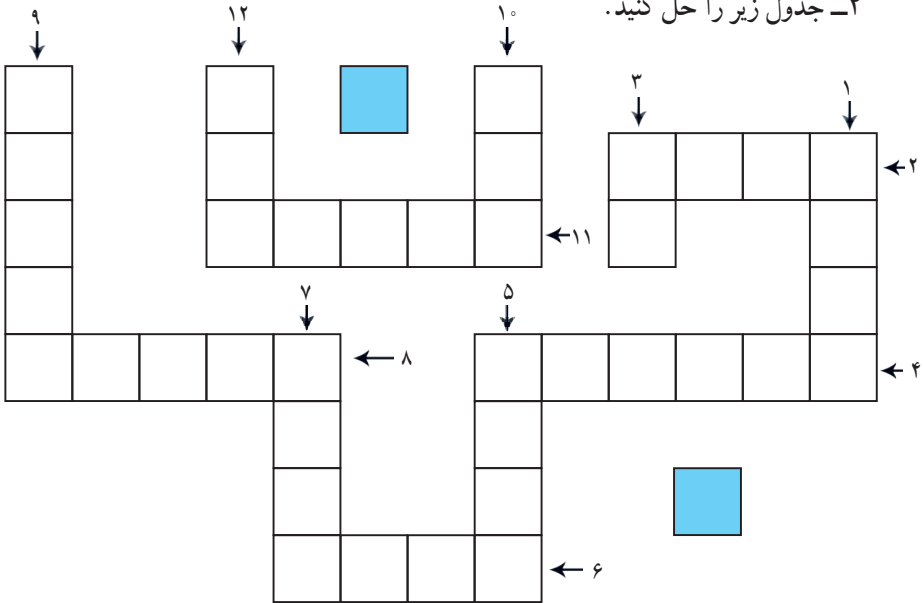
	کلمه ساده
	کلمه غیر ساده

۲- ده کلمه مهم املائی از پنج درس گذشته، انتخاب کنید و بنویسید.

۳- برای هر یک از کلمه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.

وسط، اطاعت، رحمت، اعلامیہ

۴- جدول زیر را حل کنید.



۱- اصطلاحی در رایانه و نام کوچک نویسنده آخرین درس کتاب

۲- نام یکی از کشورهای امریکایی

۳- مادر در عربی

۴۔ اہل کرمان

۵۔ همان «أَحَد» است.

۶- از انواع جمله

۷- این نوع جمله، خبری را می‌رساند.

۸- تمنا، درخواست

۹- به معنای نكوهش است.

۱۰۔ منفی فعل امر

۱۱- واژه‌ای که با نام «نیمّا» پدر شعر نو فارسی می‌آید.

۱۲- درخت همیشه سبز

پیر دانا

روزی، روزگاری مردی با پسر کوچکش در روستایی زندگی می‌کرد. سال‌ها گذشت. پسر به سنّ نوجوانی رسید و در هر کاری به پدرش کمک می‌کرد. روزی پدر به او گفت: «پسر! می‌بینم که خوب از عهده کارها برمی‌آیی. روزها پشت سرهم می‌گذرند، جوان‌ها پیر می‌شوند و پیرها هم ضعیف و ناتوان. تو هم به زودی مردی خواهی شد اما پدرت سه نصیحت به تو می‌کند؛ همیشه آنها را به یاد داشته باش! اول اینکه کاری کن در هر روستا، خانه‌ای داشته باشی، دوم آنکه هر روز کفش نو بپوشی و سوم، طوری زندگی کن که همه مردم به تو احترام بگذارند».

پسر با تعجب پرسید: «نمی‌فهمم پدر! چه کار باید بکنم که در هر روستا خانه‌ای داشته باشم؟! مگر می‌توانم هر روز کفش نو بپوشم؟! و چه طور باید زندگی کنم که همه مردم به من احترام بگذارند؟» پدر لبخندی زد و گفت: «نگران نباش! چندان هم سخت نیست. اول اینکه، اگر خواستی در هر روستا خانه‌ای داشته باشی، باید در آنجا دوستی صمیمی و وفادار برای خودت پیدا کنی. دوم اینکه از شب قبل کفش‌هایت را خوب تمیز کن تا هر روز کفش‌های نو بپوشی و سوم، اگر هر روز قبل از همه، از خواب بیدار شوی و به سر کار بروی، مردم به تو احترام خواهند گذاشت».

سال‌ها گذشت. پسر، همان‌طور که پدر گفته بود، صاحب خانه و کاشانه شد. او هیچ‌وقت نصیحت‌های پدر را از یاد نمی‌برد و زندگی‌اش به خوبی و خوشی می‌گذشت.

در آن سرزمین شاه مغروری حکومت می‌کرد. به فرمان او پیرمردهای ضعیف و از کار افتاده را به دست جلاد می‌سپردند تا آنها را از بین ببرد.

روزی رسید که مرد روستایی قصه ما هم پیر شد. پسر او نمی‌توانست راضی شود که پدرش را به دست جلاد بسپارند. این بود که زیر شیروانی خانه‌اش اتاق گرم و کوچکی درست کرد و پدرش را در آن اتاق مخفی کرد.

مدتی گذشت. روزی مأموران شاه به خانه پسر آمدند. پرسیدند: «پدرت کجاست؟»

پسر جواب داد: «نمی‌دانم، سه روز است که از خانه رفته و هنوز برنگشته».

مأموران همه جای خانه را گشتند. به هر گوشه‌ای سرک کشیدند. انباری و کاهدان را زیر و رو

کردند اما اثری از پیرمرد نبود. از همسایه‌ها پرسیدند. آنها گفتند: «پیرمرد هفته پیش خانه بود اما سه روز است کسی او را ندیده».

مأموران گفتند: «وقتی پیرمرد برگشت، به ما خبر دهید».

چند روزی گذشت. مأموران دوباره برگشتند اما پسر و همسایه‌ها با هم یک صدا گفتند: «پیرمرد از آن موقع که رفته تا حالا برنگشته».

پیرمرد روزها در اتاق کوچک می ماند. چیزهای مختلفی می ساخت و به خانواده اش کمک می کرد. اگر مشکلی پیش می آمد، او با راهنمایی های خود آن را حل می کرد.

پیرمرد همچنان به پسرش راه و رسم موقفیت و رویارویی با سختی ها و دشواری های زندگی را آموزش می داد. راهنمایی های پیرمرد سبب شد، پسر مورد توجه همگان قرار بگیرد.

مردم با تعجب می گفتند: «نکند این پسر با ارواح و شیطان سروکار دارد!»

این شایعه به گوش شاه رسید. او فرمان داد: «این پسر باید به نزد من بیاید. اگر این قدر که می گویند باهوش باشد، طوری می آید که نه لباس بر تن داشته باشد و نه بی لباس باشد».

پسر از شنیدن این فرمان ناراحت و غمگین شد. پیرمرد پرسید: «چه شده؟ چرا اخم کرده ای و ناراحتی؟ چه مشکلی داری؟»

پسر فرمان شاه را تعریف کرد.

پدر او را دلداری داد و گفت: «غصه نخور پسر. اینکه مشکل بزرگی نیست. تو بزرگی بردار، آن را مثل لباس دور خودت بپوش و پیش شاه برو. این طوری نه لباس بر تن داری و نه بی لباس هستی».

پسر هم همین کار را کرد.

شاه با دیدن او گفت: «آفرین! تو فرمان مرا درست انجام داده ای». و دستور داد با غذای خوب و خوشمزه ای از پسر پذیرایی کنند. بعد گفت: «ده تخم مرغ پخته به تو می دهم. سه هفته هم فرصت داری آنها را به صورت جوجه به من برگردانی. حالا برو!»

پسر با ناراحتی به خانه برگشت. پدر پرسید: «شاه چه گفت؟»

پسر جواب داد: «شاه اول خیلی از من تعریف کرد اما بعد فرمان عجیبی صادر کرد».

پدر گفت: «بگو ببینم فرمان او چه بود؟ شاید بتوانم کمکی بکنم. از قدیم گفته اند یک عقل خوب است و دو عقل بهتر».

پسر گفت: «شما نمی توانید کمکی کنید. شاه گفته از تخم مرغ پخته جوجه درآورم. آخر مگر

می شود؟»

پدر او را دلداری داد و گفت: «نگران نباش پسر! اگر درست و عاقلانه عمل کنی، این مشکل هم حل می‌شود. حالا بیا این تخم مرغ‌های پخته را بخوریم. موقعش که رسید، با کوزه‌ای پر از ارزن پخته، پیش شاه برو. بگو ارزن‌های پخته را بکارند تا هر وقت جوجه‌ها، سر از تخم مرغ‌های پخته درآوردند، از دانه‌هایی که از ارزن پخته سبز شده، بخورند».

پسر و پدر تخم مرغ‌ها را خوردند. پسر با کوزه‌ای پر از ارزن پخته پیش شاه رفت. گفت: «قربان! دستور بدهید این ارزن‌های پخته را بکارند. جوجه‌ها که از تخم مرغ‌های پخته درآمدند، این ارزن‌ها را که از ارزن پخته سبز شده می‌خورند و گرسنه نمی‌مانند».

شاه بسیار تعجب کرد و با خودش گفت: «عجب پسر باهوشی است! اما من از او زرنگ تر هستم». به پسر گفت: «آفرین بر تو که فرمان‌های مرا خوب و درست انجام می‌دهی. سه روز دیگر پیش من برگرد؛ نه پیاده و نه سواره، با پیش‌کشی و بدون پیش‌کش. اگر فرمان مرا درست انجام دادی، انعام بسیار خوبی می‌گیری. اگر نه، خونت به گردن خودت است».

پسر که خیلی ترسیده بود، با رنگی پریده به خانه برگشت.

پدر با نگرانی پرسید: «چه اتفاقی افتاده؟ چه بدبختی تازه‌ای بر سرمان آمده؟»

پسر گفت: «شاه می‌خواهد مرا بکشد. این بار دیگر نمی‌توانم نجات پیدا کنم. او اول از من تعریف کرد اما بعد فرمان جدید و بسیار مشکلی صادر کرد. شاه امر کرد سه روز دیگر به دیدنش بروم؛ نه پیاده و نه سواره، با پیش‌کشی و بدون پیش‌کش. و اگر دستورهایش را اجرا نکنم مرا از بین خواهد برد».

پدر، باز او را دلداری داد و گفت: «نگران نباش! برای هر مشکلی راه چاره‌ای هست. حالا شامت را بخور و برو بخواب».

صبح روز بعد پیرمرد، پسرش را از خواب بیدار کرد و گفت: «بیا تا به تو بگویم چه کار کنی». پیرمرد سفارش‌هایی کرد و پسر از خانه بیرون رفت.

پسر نزدیک ظهر به خانه برگشت. همان‌طور که پدرش خواسته بود، بلدرچین و خرگوش زنده‌ای با خود آورد.

پدر گفت: «پس فردا که به دیدن شاه می‌روی، طنابی به گردن خرگوش ببنداز و سرطناب را به پایت ببند. طوری راه برو مثل این که سوار خرگوش شده‌ای. بلدرچین را هم زیر لباست مخفی کن تا کسی آن را نبیند...».

پیرمرد به او یاد داد که چه کار کند.

پسر به وعده‌گاه رفت. شاه تا چشمش به او افتاد، دستور داد زنجیر سگ‌ها را باز کنند. فکر کرد

حالا پسر را تکه تکه خواهند کرد.

پسر با دیدن سگ‌ها، طناب خرگوش را باز کرد. خرگوش فرار کرد. سگ‌ها، به دنبالش دویدند و بدون اینکه کاری به پسر داشته باشند، دور شدند.

پسر، شاه را روی بالکن دید. با غرور گفت: «من فرمان شما را انجام دادم. نه پیاده آمدم و نه سوار بر اسبی شدم. این هم پیش کش...»

با گفتن این حرف، پسر بلدرچین را از زیر لباسش درآورد و آن را به سوی شاه دراز کرد. شاه می‌خواست بلدرچین را بگیرد اما پسر دست خود را باز کرد و پرنده به هوا پرید.

پسر گفت: «با پیش کشی و بدون پیش کش. درست همان‌طور که فرمان داده بودید». شاه گفت: «آفرین! این کار را هم خیلی خوب انجام دادی. حالا بگو پدرت کجاست؟ اگر راستش را گفتی انعام خوبی به تو می‌دهم. اگر نه دستور می‌دهم جلاد تو را از بین ببرد».

پسر جواب داد: «پدرم مرا بزرگ کرده بود. به من زندگی و عقل و هوش داده بود. نمی‌توانستم او را به دست جلادان شما بسپارم. این بود که در خانه‌ام اتاق کوچکی ساختم. او را در آنجا مخفی کردم. پدرم زحمت و ناراحتی برای من ندارد. حتی با راهنمایی‌ها و نصیحت‌هایش کمک زیادی به من می‌کند».

بعد برای شاه تعریف کرد که چه‌طور با راهنمایی پدرش، دو سال محصول خوبی برداشت کرده بود؛ درحالی که همسایه‌ها غله‌ای درو نکرده بودند. پسر گفت: «پدرش برای او از همه چیز باارزش‌تر است. اگر او نباشد، زندگی برایش فایده‌ای ندارد».

شاه پرسید: «آیا پدرت در انجام فرمان‌هایی که داده بودم، به تو کمک کرده بود؟» پسر جواب داد: «من نمی‌توانستم بدون کمک پدرم به دستورهای مشکل شما عمل کنم». شاه با خود فکر کرد: «این حرف درستی است. پیران، بسیار دانا هستند. باید از وجودشان استفاده کرد». به این ترتیب، شاه فرمان قبلی خود را که درباره کشتن افراد پیر صادر کرده بود، لغو کرد و پدر و پسر را گرامی داشت.

«قوی سفید»، برگردان: فتح‌الله دیده‌بان



۱- به نظر شما راز پیروزی‌های پسر جوان، چه بود؟

۲- چگونه رفتار کنیم که مورد احترام دیگران باشیم؟



نیایش

خداوندا، به حقّ نیک مردان
مکن ما را از این درگاه، محروم
زبانی ده که اسرار تو گوید
دلّم در آتش غفلت مسوزان
کنون، گردست‌گیری، جای آن‌هست
مکن دورم ز نزدیکان درگاه
تو را خوانم به هر رازی که خوانم
گل و نوروز، خواجوی کرمانی

واژه‌نامه

آ-ا

آب‌غوره گرفتن: گریه کردن (کنایه)

آراسته: مزین شده، زیبا و مرتب شده

آرمیدن: آرام گرفتن، آسودگی

آسایش: آسودگی، زندگی آرام

آفاق: چ افق، اطراف، کرانه‌های آسمان

آبد: زمانی که آن را نهایت نباشد، جاودان، همیشگی

آثنا: میانه‌ها، «در اثنا»: در میان، در بین

إخلاص: پاک‌دلی

ادیب: سخندان، مفرد ادب

ارواح: چ روح، روان‌ها

اساس: پایه، بنیاد

استحکامات: بناها و موانعی که برای دفع دشمنان می‌سازند.

استعداد: توانایی، قابلیت

استقلال: به آزادی کاری کردن، وابسته نبودن

أسوه: نمونه، الگو

اضطراب: پریشان‌حالی، بی‌تابی

اعتدال: تناسب، هماهنگی و زیبایی

اعتراف: بر زبان آوردن حقیقت

إعجاز: کاری شگفت و عجیب انجام دادن، معجزه

أعم: عمومی‌تر، همگانی

أفق: کرانه آسمان

الحمد لله: خدا را سپاس، سپاس ویژه خداست.

امام: پیشوا، رهبر

اندرز: پند، نصیحت

إن شاء الله: اگر خداوند بخواهد

انصاف: عدل، دادگری

إنعام: پاداش، عطا و بخشش

ب

بار و بندیل: اسباب و اناثیه

بالیدن: فخر کردن، رشد کردن

بامک: بام کوچک

بانگ: فریاد، آوا

بخسب: بخواب

بدکردار: بدعمل، بدکار

بدیع: تازه، نو

بِزاق: درخشان

بِزَن: محلّه، کوچه، کوی

برکشیدن: بالا بردن، ترقی دادن

برومند: بارور، باثمر، پر بار

بُرهان: دلیل، حجت

بصیرت: آگاهی و بینش

بعید: دور، غیر ممکن

بُغض: گرفتگی گلو از غصّه و ناراحتی

بو بردن: فهمیدن، پی بردن، خبردار شدن

بوم: زادگاه، سرزمین

به‌رغم: برخلاف، وارونه

بَهمان: شخص یا چیزی که ناشناس و نامعلوم باشد، معمولاً با «فلان» به کار می‌رود.

بیتوته: شب را در جایی به سر بردن

بی‌راهه: راه کج، راه نادرست

بی‌نوا: فقیر، بی‌خوراک

بیم: ترس، هراس

پ

پاره‌دوز: کسی که کفش تعمیر می‌کند، پینه‌دوز

پاؤر چین پاؤر چین: آهسته و بی‌سر و صدا راه رفتن

پَروا: ترس، بیم و هراس

پُز دادن: خودنمایی کردن، تکبر کردن

پژوهش: تحقیق، جست‌وجو

پیشه‌ور: کاسب، اهل حرفه و صنعت

پیکار: جنگ، ستیز

پویا: فعال، سرزنده، متحرک

پیوند: اتصال

ت

تأمل: اندیشه کردن، فکر کردن

تَبَسَم: لبخند زدن

تجاوز: از حدّ خود گذشتن، ستم و زورگویی

تُحفه: هدیه، ارمغان

تَحَمُّل: زیور بستن، خودآرایی، مال و اثاثیه گران‌بها داشتن

تَحَمُّل: بردباری کردن، شکیبایی

تحمیل: کاری به زور بر عهده کسی گذاشتن

تَرَحُّم: طلب آموزش و مغفرت برای مُرده، درود فرستادن بر مُرده

تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، ذکر خدا

تسلّط: چیره شدن، دست یافتن بر کسی یا چیزی

تسویه: برابر کردن حساب

تقصیر: سهل‌انگاری، کوتاهی

تَقَلّا: کوشش، تلاش

تَنَفّر: بیزار بودن، نفرت داشتن

توشه: خوراک، طعام، اندوخته

توصیه: سفارش

توفیق: سازگاری، موافقت

تَهْمَت: نسبت دادن گمان و کار بد و ناروا به کسی

ث

ثواب: پاداش، اجر آخرت

ج

جالیز: کشتزار خیار، هندوانه، خربزه و...

چ

چریک: کسی که داوطلبانه می‌جنگد، سرباز شجاع

چلچراغ: چهل چراغ، نوعی قندیل بزرگ که چراغ‌ها یا شمع‌های فراوان در آن قرار می‌دهند.

چَمیدن: نرم و آهسته و با ناز راه رفتن

ح

حُجره: اتاق کوچک

حریص: زیاده‌جو، طمع‌کار

حک کردن: تراشیدن، خراشیدن

حیات: زنده بودن، زندگی

حیران: سرگشته، متحیر

خ

خالصانه: پاک و بی‌عیب

خَدشه: خراش، نقص و اشکال

خُرَناسه: صدایی ناهنجار که از گلو یا بینی شخص بیرون آید.

خروس‌خوان: هنگام سحر، صبح زود

خصلت: خوی، ویژگی

خوار: ذلیل، حقیر

خوی: عادت، خصلت

د

دایه: مادر

درازدستی: ستمگری، زورگویی

در پوستین خلق افتادن: کنایه از غیبت کردن

دریغ: افسوس، حسرت

دلاویز : مطلوب، خوشبو، معطر، خوشایند

دَمسان : موافق، همدم، سازگار

دَوّار : گردنده، چرخنده

دیده : چشم

سوءظن : بدگمانی

سهمگین : بزرگ، خطرناک، ترسناک

سیم : نقره، فلزی گران بها، پول

ش

شاعره : شاعر زن (البته کاربرد این واژه از نظر نگارشی توصیه

نمی شود چون در زبان فارسی مؤنث و مذکر نداریم.)

شایان : سزاوار، شایسته، لایق

شعور : درک و فهم

شُکوه : بزرگی، جلال

شنیدستم : شنیده ام

شوفر : راننده

شوم : بد، نحس، نامبارک

شیفته : عاشق، دلداد

ص

صالح : نیکوکار، درستکار

صحن : میدان، حیاط

صخره : کوه سنگی، سنگ بزرگ

صداقت : دوستی، محبت، درستکاری

صلاح : درستی

صواب : درست، راست

ض

ضربت : ضربه، آسیب

ضریح : خانه چوبین یا فلزی مشبک که بر سر مزار امام یا

امامزاده یا بزرگان دین قرار دارد.

ط

طاغوت : سرکش، نافرمان

طاقت : توان، نیرو

طبع : سرشت، هستی، ذات

طراوت : شادابی، تازگی

طعم : مزه (چاشنی)

ر

رافت : مهربانی، نرم دلی

رزق : خوراک و روزی، غذا

رعنا : زیبا، خوش اندام

روا : سزاوار

روان : روح، جان

روضه : باغ، روضه رضوان = باغ بهشت (در روان خوانی

«مرخصی»، به معنی خطبه ای که در مجلس عزاداری بالای

منبر خوانده می شود)

رُوْلَه : فرزند (به زبان کردی)

ریشخند : دست انداختن و مسخره کردن کسی

ز

زائر : دیدار کننده، زیارت کننده

زُلال : صاف، گوارا

زُمرَدین : منسوب به زمرد (سنگ قیمتی به رنگ سبز)

زمرمه : نغمه، خواندن آرام و زیر لب

زنجره : نوعی حشره که از خود صدا تولید می کند، سیر سیرک

زهره درشدن : به ترس و وحشت افتادن، بسیار ترسیدن

ژ

ژیان : خشمگین، خروشنده

س

ساریان : شتریان

سبو : کوزه سُفالی

سپهر : آسمان، فلک

سرپنجه : سرانگشت (قوی سرپنجه : نیرومند)

سماجت : پافشاری، اصرار کردن

طَفَره رفتن : کوتاهی در کار، سر دواندن

طفولیت : کودکی، خردسالی

ظ

ظرافت : تازگی، لطافت، نرمی

ظِلال : چِ ظَل، سایه‌ها

ع

عارفان : مردان حق، عُرُفا، خداشناسان

عازم : رهسپار

عبرت نمودم : تعجب کردم، شگفت زده شدم.

عَبوس : گرفته، اخمو، ناراحت

عَبیر : ماده‌ای خوشبو که از مُسک و گلاب و زعفران

و... درست شده باشد.

عَجَز : ناتوانی

عَجوز : پیرزن

عطا کردن : بخشیدن

عَطَش : تشنگی زیاد

عطوفت : لطف و محبت، مهربانی

عَلَف : بیکار، سرگردان، بلا تکلیف

عمارت : ساختمان

عنایت : بخشایش، لطف، توجه، احسان

عیال : خانواده، همسر

عین : شبیه، مانند

غ

غفلت : بی‌خبری، ناآگاهی

غَلَات : چِ غَله، گیاهانی مانند گندم، جو و ذرت

غُلغله : جوشش، شور و فریاد

غُل و زنجیر کردن : دست کسی را بستن، به بند کشیدن

غنیمت شمردن : فایده و سود بردن از چیزی، قدر دانستن

غوغا : آشوب و فریاد، همه‌

غیرت : مردانگی، آبرو

ف

فارغ : آسوده، راحت

فراغت : آسایش، آسودگی

فرسودگی : پیری، از کار افتادگی

فرصت : زمان مناسب

فرو دست : قسمت پایین، پایین دست

فروتنی : تواضع، خاکساری

فروغ : روشنایی، نور

فصاحت : روانی و شیوایی

فضل : بخشش، احسان

فلک : آسمان، چرخ، سپهر

ق

قامت : قد و بالا

قُبور : چِ قبر، گورها

قدر : اندازه، مقدار

قرائت : خواندن

قُرأضه : کهنه، فرسوده

قریب : نزدیک، حدود

قرین : همراه

قضاوت : داوری

قلم زنی : هنر کندن نقش و نگار روی فلز

قُنداقه : دور پیچ کودک، ملحفه

قنوت : قسمتی از نماز که برای دعا دست‌ها را مقابل

صورت نگه می‌داریم.

قُوا : چِ قوه، نیرو

قوت : خوراک

قَوَت : نیرو، توان

قیام : برخاستن

ک

کارگشا : حل‌کننده مشکلات، آسان‌کننده کارها

کاروان: گروهی از مردم که با هم به سوی مقصدی حرکت می‌کنند؛ قافله

کاریز: قنات

کام: آرزو، میل، خواسته

کسالت: بیمار بودن، بیماری، رنجوری

کفایت: بس بودن، کافی بودن

کلون: قفل چوبی که پشت در نصب کنند و با آن در را ببندند.

کویه: هریک از اتاق‌های ویژه مسافر در قطار راه‌آهن

کوشا: ساعی، تلاشگر

گ

گالش: نوعی کفش، (کفش لاستیکی)

گران‌بها: گران‌قیمت، باارزش

گردان: واحدی نظامی

گستاخ: بی‌پروا، جسور

گسترده‌پرکرد: پرگسترده کرد (مراد از پر در اینجا گلبرگ است)

گستره: میدان، عرصه

گلدسته: مناره

گیله: شکایت

گلیم: نوعی فرش

گوشزد کردن: یادآوری کردن، تذکر دادن، به اشاره فهماندن

گیتی: جهان، دنیا

ل

لحن: آواز، صدا، ایجاد حالتی در خواندن متن

لغت: نفرین، سرزنش

لغو: بیهوده، باطل

لقمه چیدن: کنایه از گدایی کردن

م

مأمن: پناهگاه

مأوا گرفتن: پناه گرفتن

مؤذن: گوینده اذان

مبدأ: آغاز، سرچشمه

مُتَجَلّی: آشکار، هویدا

مُتَعَبّد: شکرگزار، عبادت‌کننده

متواضع: فروتن، کسی که در رفتار و کردارش تکبر و غرور نباشد.

محبوب: دوست داشتنی، معشوق

محزون: اندوهگین، غمناک

مَحْفِل: مجلس، انجمن

محوطه: میدان، محدوده، پیرامون

مُخْلِص: صمیمی، با صداقت

مرجعیت: رهبری، پیشوایی، مرجع تقلید بودن

مروت: جوانمردی

مزدور: کسی که تحت فرمان حاکم ستمگر کار می‌کند، سرسپرده

مُسْتَنَد: چیزی که با دلیل و مدرک همراه باشد، دارای سند

مَسْرّت: شادمانی، خوشحالی

مُسَطّح: صاف، هموار

مُشاعره: مسابقه شعرخوانی، از بر خواندن شعر در موضوع‌هایی مشخص و یا خواندن بیت‌هایی که با حرفی معین آغاز شود.

مَشام: قوه بویایی، بینی

مُصحف: کتاب، کتاب آسمانی، قرآن کریم

مُصاحبت: هم‌نشینی، گفت‌وگو

مُضمون: پیام، نکته لطیف و ظریف

مطبوعات: روزنامه‌ها و مجلات

مَظاهَر: جِ مظهر، جلوه‌گاه‌ها، نشانه‌ها

معارف: دانش‌ها، علوم

معاصر: هم‌دوره، هم‌عصر

معاوضه: چیزی را با چیز دیگر عوض کردن
معبود: خداوند (آنچه مورد پرستش واقع می‌شود.)

معصوم: پاک و بی‌گناه

معطر: خوشبو

مفتخر: سرافراز

مقتدر: قدرتمند، توانا

مکالمه: گفت‌وگو

مکت: سکون و آرامش، درنگ

ملک: بزرگی، پادشاهی، عظمت

مناجات: نیایش، دعا کردن

مناره: گلدسته

منجم: ستاره‌شناس

منتها: پایان، انجام

مندیش: نیندیش، اندیشه مکن

منسوب: نسبت داده شده

مواعظ: ج موعظه، پندها و اندرزها

مودی: آزاردهنده، نیرنگ‌کار

مونس: همدم، یار

مویه: شیون و زاری، ناله، گریه

ن

نادره: مؤنث نادر، بی‌مانند، چیز نایاب

ناشتایی: آنچه که پس از مدتی غذا نخوردن می‌خورند.

ناگزیر: ناچار

نانموده: آشکار نشده، پنهان

نایل آمدن: رسیدن، دست یافتن

نجوا: آوا، صدای آرام

نشریه: روزنامه، مجله

نصیب: بهره، قسمت

نعره: فریاد، بانگ

نغز: خوش، دلکش، جالب

نُقره‌گون: به رنگ نقره، رنگ روشن

نَمَط: شیوه، روش، طریقه

نمک‌شناس: ناسپاس

نواغ: ج نابغه، تیزهوشان

نوکار: تازه‌کار، بی‌تجربه

نوید: مزده، خبر خوش

نَهَضت: قیام، خیزش

نَیرزد: ارزش ندارد

و

وارونه: وارژگون، سرنگون

والا: برتر، عالی

وَجَد: خوشی فراوان، شور و هیجان

وَرطه: میدان هلاکت، جای نابودی

وَسی: لقب حضرت علی بن ابی طالب (ع) است (در

شعر حکیم فردوسی)، معنای این واژه در لغت به معنی

سفارش شده و اندرزدهنده است.

ه

هان: آگاه باش

های و هو: آشوب، سر و صدا

هدایا: ج هدیه، تحفه، ارمغان، پیشکش

هَمَت: تلاش، اراده، سعی و کوشش

هم‌کیش: هم‌دین، هم‌آیین

هم‌نشین: یار، همراه، همسفر

همهمه: آشوب، غوغا و سر و صدا

هنگامه: آشوب و غوغا

هول بودن: ترسیدن، شتاب داشتن

هیئت: گروه، دسته، جمع

ی

یَله: رها

اعلام : اشخاص

ابراهیمی، نادر (۱۳۸۷-۱۳۱۵ ه.ش)

تقویت ذوق و پرورش استعداد شعری پروین شد، رفت و آمد او به محافل ادبی آن روزگار بود.

تنها اثر او، دیوان شعری است که بارها چاپ شده است. دیوان او شامل قصاید و قطعات بسیار دل‌نشین است. بیشتر قطعات خود را به صورت گفت و گو سرود که در اصطلاح ادبی به آن «مناظره» گویند.

سرانجام پروین در سال ۱۳۲۰ بر اثر بیماری حصبه درگذشت. آرامگاه او در شهر قم کنار صحن حضرت معصومه (س) قرار دارد.

نویسنده و سینماگری است که با داستان‌های کودک و نوجوان فعالیت‌های فرهنگی‌اش را شروع کرد. کلاغ‌ها، سنجاب‌ها، دور از خانه، قصه‌های ریحانه خانم، قصه سار و سیب، نوسازی حکایت‌های خوب قدیم برای کودکان... بعضی از کتاب‌های کودک و نوجوان اوست. نخستین کتابش را با اسم «خانه‌ای برای شب» در سال ۱۳۴۱ نوشت. پس از انقلاب، زندگی امام خمینی (ره) را با نام «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما آمد» نوشت. وی در خرداد ماه سال ۱۳۸۷ درگذشت.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۸-۱۲۷۵ ه.ش)

وی از نویسندگان، محققان و مورخان معاصر، استاد دانشگاه و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود. از آثار او می‌توان به «تاریخ مغول» و «وزرای سلاجقه» اشاره کرد.

اسفندیاری، علی (نیمایوشیج) (۱۳۳۸-۱۲۷۶ ه.ش)

در دهکده یوش (از روستاهای مازندران) پا به عرصه وجود گذاشت. کودکی او در دامن طبیعت و در میان شبانان گذشت. پس از گذراندن دوران دبستان، برای آموختن زبان فرانسه و ادامه تحصیل وارد مدرسه سن لویی در تهران شد. معلمی مهربان به نام «نظام وفا» او را در خط شاعری انداخت. از آثار او می‌توان به «افسانه»، «ای شب»، «قصه رنگ پریده» و... اشاره کرد. نیما با بهره‌گیری از عناصر طبیعت با بیانی رمزگونه به ترسیم سیمای جامعه خود پرداخته است. از او به عنوان پدر شعر نو یاد می‌شود.

امام خمینی (ره) (۱۳۶۸-۱۲۸۱ ه.ش)

امام خمینی در سال ۱۲۸۱ در خمین، در خانه‌ای ساده به دنیا آمد. پنج ماهه بود که پدرش حاج آقا مصطفی به دست یکی از خان‌های زورگوی خمین به شهادت رسید. پس از آن مادر مهربان و عمه گرمی‌اش سرپرستی او را بر عهده گرفتند. در شش سالگی به مکتب رفت و در هفت سالگی قرآن را ختم کرد. مقدمات علوم را در زادگاه خود آموخت. علوم اسلامی را در حوزه علمیه اراک نزد استادانی چون حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فراگرفت.

اعتصامی، پروین (۱۳۲۰-۱۲۸۵ ه.ش)

پروین فرزند یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی در تبریز متولد شد. فارسی و عربی را در دامن خانواده آموخت. سرودن شعر را از هشت سالگی آغاز کرد. نخستین شعرهایش را در مجله بهار به چاپ رسانید و مورد تشویق اهل ادب قرار گرفت. از عوامل دیگری که موجب

آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۴۱ مبارزه آشکار و سخت خود را در مقابل شاه و بیگانگان آغاز کرد. شاه در

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آیت‌الله خمینی را دستگیر و زندانی کرد. پس از آزاد شدن ابتدا از ایران به ترکیه و بعد به شهر نجف تبعید شد. تا سال ۱۳۵۷ در حوزه علمیّه نجف به تدریس و تألیف کتاب پرداخت و پرچم مبارزه با شاه و کشورهای استعمارگر را برافراشته نگاه داشت. رژیم شاه به وحشت افتاد و حکومت عراق به درخواست شاه اقامت او را در آن کشور ممنوع کرد و ایشان به ناچار به پاریس رفت و از آنجا نهضت مردم ایران را که به یک انقلاب بزرگ مبدل شده بود، رهبری کرد تا اینکه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با فداکاری مردم، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

با واژگونی نظام سلطنتی، جمهوری اسلامی ایران تأسیس شد. امام خمینی پس از پیروزی انقلاب بیش از ۱۰ سال رهبری کشور را برعهده داشت. او محبوب همه مسلمانان جهان و مایه افتخار مردم ایران بود. در این دوران در خانه‌ای که به اندازه خانه محل تولدش ساده بود، زندگی می‌کرد و سرانجام در شب چهاردهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ درگذشت.

امین پور، قیصر (۱۳۸۶ — ۱۳۳۸ ه.ش)

استاد دانشگاه و شاعر معاصر، در سال ۱۳۳۸ در گتوند خوزستان متولد شد. دیلم خود را در شهر دزفول گرفت و ابتدا در رشته پزشکی و جامعه‌شناسی پذیرفته شد ولی هر دو را رها کرد و به ادبیات روی آورد و در این رشته به درجه دکترا نایل شد. وی از شاعران موفق پس از انقلاب اسلامی به‌شمار می‌آید. از آثار او می‌توان «در کوچه آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو و آینه‌های ناگهان» را نام برد. دریا که این استاد و شاعر خوش‌نام، به ناگهان و زود چشم از جهان فرو بست. وی در پاییز ۱۳۸۶ وفات یافت.

انصاری، خواجه عبدالله (۴۸۱ — ۳۹۶ ه.ق)

معروف به پیر هرات، در قرن پنجم در هرات به دنیا آمد. در جوانی علوم دینی و ادبی را فراگرفت. به عربی و فارسی شعر می‌سرود. اثر خواجه عبدالله آهنگین «مسجع» است. از آثار او می‌توان به مناجات‌نامه و الهی‌نامه اشاره کرد.

ایبند، طاهره (متولد ۱۳۴۲ ه.ش)

وی در شیراز دیده به جهان گشود. از نویسندگان معاصر است. در زمینه ادبیات کودک و نوجوان دارای آثار است. «باغچه توی گلدان» و «به هوای گل سرخ» از آثار اوست.

بهشتی، سید محمد حسین (۱۳۶۰ — ۱۳۰۷ ه.ش)

سیاستمدار و فقیه ایرانی و نخستین رئیس دیوان عالی کشور پس از انقلاب اسلامی است که در اصفهان به دنیا آمد و نقش بسیار مهمی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت. ایشان در هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ در پی انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر (۱۱۳۳ — ۱۰۵۴ ه.ق)

وی در عظیم آباد هند به دنیا آمد و از شاعران بزرگ فارسی زبان به‌شمار می‌آید. شیوه بیان و زبان شعری بیدل، پیچیدگی خاصی دارد.

جامی، نورالدین عبدالرحمن

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و نویسنده معروف ایرانی در قرن نهم هجری است. وی به مناسبت محل تولد خویش «جام» و نیز به سبب دوستداری شیخ الاسلام احمد جام، «جامی» تخلص کرد. دیوان اشعار، هفت اورنگ (شامل هفت مثنوی به تقلید خمسة نظامی)، نفعات الانس و بهارستان از آثار اوست.

جعفری، استاد محمدتقی (۱۳۷۷ — ۱۳۰۴ ه.ش)

استاد محمدتقی جعفری در مرداد سال ۱۳۰۴ ه.ش در خانواده‌ای فقیر در شهر تبریز به دنیا آمد. هنگامی که می‌خواست به کلاس ششم برود، مجبور به ترک تحصیل شد و یک سال و نیم در یک مغازه کفاشی شاگردی کرد. بعدها به کمک یکی از استادان خود راهی نجف شد. در ۲۳ سالگی به درجه اجتهاد رسید و پس از ۱۱ سال به ایران بازگشت. از استاد جعفری کتاب‌ها و آثار علمی فراوانی درباره نهج البلاغه، مثنوی مولوی و موضوعات

دیگر برجای مانده است. وی در سال ۱۳۷۷ درگذشت.

چمران، مصطفی (۱۳۶۰-۱۳۱۱ ه.ش)

در سال ۱۳۱۱ ه.ش در تهران متولد شد. در دارالفنون و البرز دوران متوسطه را گذراند. در سال ۱۳۳۶ از دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته الکترونیک فارغ التحصیل شد. در سال ۱۳۳۷ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به آمریکا اعزام شد و پس از تحقیقات علمی در جمع معروفترین دانشمندان جهان در کالیفرنیا با ممتازترین درجه علمی، موفق به اخذ مدرک دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی بعد از ۲۱ سال هجرت، به وطن بازگشت و با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، به خدمت امام رسید و با اجازه ایشان به اهواز رفت و ستاد جنگ‌های نامنظم را تشکیل داد؛ سپس به سوسنگرد شتافت. او دلیرانه با دشمن مقابله کرد و خود نیز در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به درجه رفیع شهادت رسید. هم‌اکنون مزار او در بهشت‌زهراي تهران، زیارتگاه عموم می‌باشد.

حائری یزدی، عبدالکریم (۱۲۷۶-۱۳۵۵ ه.ق)

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۲۷۶ قمری در میبد یزد به دنیا آمد. وی با تدریس علوم دینی در کربلا و نجف، عالمان بسیاری را پرورش داد. سپس به ایران آمد و در اراک و بعد از آن در قم اقامت گزید. در سال ۱۳۴۰ قمری حوزه علمیه قم را تأسیس کرد که امروزه یکی از مراکز مهم تحصیلات علوم دینی در جهان به‌شمار می‌رود. این عالم گران‌قدر در سال ۱۳۵۵ قمری وفات یافت.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (درگذشت ۷۹۲ ه.ق)

خواجه شمس‌الدین محمد معروف به حافظ شیرازی، شاعر غزل‌سرای ایران و از بزرگ‌ترین شاعران جهان، در اوایل قرن هشتم در شیراز دیده به جهان گشود. او نزد دانشمندان عصر به تحصیل پرداخت و در تفسیر و

حکمت و ادبیات عرب سرآمد شد و قرآن را با ۱۴ روایت (۱۴ نوع تلاوت) حفظ نمود. او در سال ۷۹۲ ه.ق در شیراز درگذشت. آرامگاه او در باغ حافظیه شیراز قرار دارد.

حذاذ عادل، غلامعلی (۱۳۲۴ ه.ش)

در تهران متولد شد. دوران تحصیلات خود را در تهران و شیراز گذراند و موفق به اخذ فوق‌لیسانس فیزیک و دکترای فلسفه گردید و به تدریس تاریخ فلسفه اسلامی و... در دانشگاه صنعتی شریف پرداخت.

پس از انقلاب اسلامی به معاونت وزارت آموزش و پرورش و ریاست سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی نایل آمد. در طول ۱۱ سال خدمت، در جهت اصلاح و تألیف کتاب‌های درسی و انتشار مجلات کمک آموزشی رشد، سعی وافر به کار برد. همچنین به ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی (در سال ۱۳۷۳) انتخاب شد. از جمله آثار او می‌توان به ترجمه «کتاب تمهیدات» اثر ایمانوئل کانت، «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» اشاره کرد.

خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی (۱۳۱۸ ه.ش)

رهبر عالی‌قدر انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در ۲۴ تیر ماه ۱۳۱۸ برابر با ۲۸ صفر ۱۳۵۸ قمری در مشهد مقدس دیده به جهان گشود. پدرش روحانی‌ای تنگدست و پارسا و مادرش خانه‌دار بود. وی دومین پسر خانواده محسوب می‌شد.

ایشان از دوره دبیرستان، دروس حوزه را شروع کرد و دوران مقدمات و سطح حوزه را به‌طور کم‌سابقه و شگفت‌انگیزی در پنج سال و نیم به اتمام رساند. پدرش در این میانه نقش مهمی به عهده داشت. در سال ۱۳۳۶ به حوزه نجف قدم گذاشت و به دلیل عدم موافقت پدر با ادامه درس در نجف به مشهد بازگشت و از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ در حوزه علمیه قم به تحصیل پرداخت و از محضر بزرگانی چون آیت‌الله بروجردی، امام خمینی (ره)، شیخ مرتضی حائری یزدی و علامه طباطبایی بهره گرفت. در سال ۱۳۴۳ به دلیل بیماری پدر به مشهد بازگشت و از محضر استادان به‌ویژه آیت‌الله میلانی

استفاده کرد و در همان حال به تدریس فقه و اصول و معارف دینی به طلبه‌های جوان و دانشجویان پرداخت.

با شروع نهضت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲، سیدعلی جوان به نهضت وی پیوست و با شور و شوق و رشادت و بصیرت به ترویج و دفاع از اندیشه‌های امام پرداخت که شش بار دستگیری، زندان و تبعید، محصول این مبارزات گسترده بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت‌هایی بزرگ چون معاونت وزارت دفاع، سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، امام جمعه تهران، نمایندگی مجلس شورای اسلامی، حضور در جبهه‌های دفاع مقدس و ریاست جمهوری گواه توانایی و خستگی‌ناپذیری اوست. در ششم تیرماه ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر تهران از سوی منافقین مورد سوء قصد قرار گرفت که به جانبازی ایشان منجر شد.

در سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ دو دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران را عهده‌دار بود و در روز چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ پس از رحلت رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره)، توسط مجلس خبرگان به مقام والا و عظیم رهبری انتخاب شد.

خواجوی کرمانی (۷۵۳-۶۸۹ ه.ق)

کمال‌الدین محمود معروف به خواجوی کرمانی، از شاعران معروف قرن هفتم و هشتم هجری است. از آثار او می‌توان به کمال‌نامه، گوهرنامه و گل و نوروز اشاره کرد.

خواجه نصیر الدین توسی، محمدحسن (۶۷۲-۵۹۷ ه.ق)

از دانشمندان و عالمان بزرگ شیعی ایران در قرن هفتم است. کاردانی و لیاقت او در وزارت هلاکوخان مغول و تلاش برای ساخت رصدخانه مراغه معروف است. «اخلاق ناصری» از کتاب‌های اوست.

رجایی، محمدعلی (۱۳۶۰-۱۳۱۲ ه.ش)

در قزوین در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. در چهار

سالگی پدرش را از دست داد. در ۱۴ سالگی به تهران نزد برادرش آمد و با دست‌فروشی، زندگی سختی را گذراند. با وجود مشکلات اقتصادی فراوان، موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد و به کار معلمی پرداخت. وی با به پای تلاش برای اداره زندگی از روحانیان مبارزی مانند آیت‌الله طالقانی درس‌ها آموخت. این مبارزه‌ها باعث شد طعم تلخ زندان و شکنجه را نیز بچشد.

با تمام گرفتاری‌ها موفق به اخذ لیسانس در رشته ریاضی و فوق‌لیسانس در رشته آمار گردید. او پیش از رسیدن به نخست‌وزیری، نماینده ملت ایران در مجلس شورای اسلامی بود. وی در سال ۱۳۶۰ رئیس‌جمهور کشور گردید و در شهریور همان سال به شهادت رسید.

سعدی شیرازی (۶۹۰-۶۰۶ ه.ق)

مشرف‌الدین سعدی، آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود، شیراز، فرا گرفت. برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. از بغداد به انگیزه دانش‌اندوزی، رفتن به سرزمین‌های عربی را در پیش گرفت. پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. بوستان (به شعر)، گلستان (نثر آمیخته به شعر) و دیوان اشعار از او برجای مانده است. مجموعه این آثار «کلیات سعدی» نامیده می‌شود.

شبه‌ستری، شیخ محمود (وفات ۷۲۰ ه.ق)

از عارفان مشهور قرن هشتم و از علما و فضایی تبریز است که نوشته‌ها و سروده‌هایی در زمینه عرفان اسلامی دارد. معروف‌ترین اثر شعری او مثنوی «گلشن راز» است.

شریعتی، علی (۱۳۵۶-۱۳۱۲ ه.ش)

نویسنده و اندیشمند معاصر، فرزند استاد محمدتقی شریعتی بود. وی در سال ۱۳۱۲ شمسی در مینان خراسان به دنیا آمد. در رشته جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان به درجه دکترا دست یافت. کتاب‌های: فاطمه فاطمه است، کویر، اسلام‌شناسی از اوست.

شهریار، محمدحسین (۱۳۶۷-۱۲۸۵ ه.ش)

سید محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار، شاعر معاصر در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز به دنیا آمد. شهریار تحصیلات خود را در تبریز و سپس در دارالفنون تهران گذراند و آنگاه وارد دانشکده پزشکی شد اما پس از چندی، پزشکی را رها کرد و به شعر و شاعری روی آورد. ابتدا بهجت تخلص (نام شعری شاعر) می کرد ولی بعدها تخلص شهریار را برگزید.

شهریار به دو زبان فارسی و ترکی (آذری) شعر می سرود. منظومه ترکی او به نام «حیدر بابا به سلام» از زیباترین منظومه های ترکی است. شهریار در سال ۱۳۶۷ در تهران درگذشت و در «مقبرة الشعراء» تبریز به خاک سپرده شد.

صابری فومنی، کیومرث (۱۳۸۳-۱۳۲۰ ه.ش)

معروف به گل آقا، نویسنده و طنزنویس. از دانشگاه تهران فوق لیسانس ادبیات گرفت و به معلمی مشغول بود. با تشکیل دولت محمدعلی رجایی، به عنوان مشاور فرهنگی نخست وزیر برگزیده شد. شهرت و محبوبیت وی ابتدا با عنوان «دو کلمه حرف حساب» در صفحه سوم روزنامه اطلاعات آغاز شد. پس از گذشتن شش سال از نوشتن یادداشت های دو کلمه حرف حساب، اولین هفته نامه طنز پس از انقلاب را منتشر کرد.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۶۱۸-۵۴۰ ه.ق)

شاعر و عارف بزرگ ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم است. تذکرة الاولیا، منطق الطیر از آثار اوست.

فردوسی، ابوالقاسم (۴۱۱-۳۲۹ ه.ق)

فردوسی در روستای باژ واقع در منطقه توس خراسان به دنیا آمد. از نجیب زادگان و دهقانان توس بود. او مردی شیعه مذهب بود و دلبستگی اش به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن مانع از ارادت خالصانه او به خاندان پیامبر (ص) نشد. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن

شاهنامه رنج کشید و درحالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت، به سال ۴۱۱ ه.ق درگذشت و در زادگاه خود به خاک سپرده شد.

قبادیانی، ناصر خسرو (۴۸۱-۳۹۴ ه.ق)

از شاعران بزرگ ایران در قرن پنجم است. وی قدرت شعری را یکسره در خدمت اندیشه های دینی و نشر و گسترش تعالیم مذهبی خود درآورد و از مدح و ستایش شاهان خودداری کرد. از آثار او می توان به سفرنامه، وجه دین، زادالمسافرین، دیوان اشعار و... اشاره کرد.

کاتب، محمد رضا (۱۳۴۵ ه.ش)

وی در سال ۱۳۴۵ در تهران به دنیا آمد و از سنین نوجوانی به داستان نویسی روی آورد. «پری در آینه»، «دوشنبه های آبی ماه» از آثار او به شمار می آیند.

کاظمی آشتیانی، سعید (۱۳۸۴-۱۳۴۰ ه.ش)

در تهران چشم به جهان گشود و پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۵۹ وارد دانشگاه علوم پزشکی ایران شد، سپس در دانشگاه تربیت مدرس موفق به اخذ دکترای رشته علوم تشریحی گردید. با تدبیر و دوراندیشی و مدیریت عالی این سرباز گمنام در عرصه های علم در سطح بین المللی، کشور جمهوری اسلامی ایران موفق به اخذ موفقیت های عالی در زمینه های طب، علوم زیستی و... گردید.

گلشن آزادی (۱۳۹۴-۱۳۱۹ ه.ق)

علی اکبر آزادی متخلص به گلشن در سال ۱۳۱۹ قمری در تربت حیدریه دیده به جهان گشود. پس از کسب علوم رایج زمان، به روزنامه نگاری و سیاست روی آورد و در آزادی خواهی تلاش هایی کرد. وی دارای آثار فراوانی است که از جمله دیوان اشعار و تذکرة شعراء خراسان «گلشن ادب» را می توان نام برد.

محبت، محمدجواد (۱۳۲۲ ه.ش)

متولد ۱۳۲۲ در کرمانشاه، از معلمان شاعر و اهل قلم است. «رگبار کلمات»، «کوچه باغ آسمان»، «با بال این پرنده سفر کن»، از آثار اوست.

مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۲۳ ه.ش)

در سال ۱۳۲۳ در روستای سیرج کرمان دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در روستا آغاز کرد و در کرمان و تهران ادامه داد. در سال ۱۳۴۷ اولین داستان‌های او در مطبوعات منتشر شد و تاکنون کتاب‌های زیادی از او منتشر گردیده است که معروف‌ترین آنها مجموعه پنج جلدی «قصه‌های مجید» است. وی هم‌اکنون عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌باشد.

مطهری، مرتضی (۱۳۵۸ - ۱۲۹۸ ه.ش)

استاد شهید آیت‌الله مطهری، در بهمن ماه ۱۲۹۸ شمسی در فریمان خراسان به دنیا آمد. وی یکی از شاگردان برجسته امام خمینی (ره) بود که به مراتب عالی علمی رسید. آثار او زمینه‌ساز بسیاری از مبانی فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی است. این روحانی فرزانه در سال ۱۳۵۸ شمسی به شهادت رسید. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: خدمات متقابل اسلام و ایران، داستان راستان، تماشاگاه راز، سیری در نهج البلاغه، جاذبه و دافعه علی (ع).

ملک الشعرا بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ه.ش)

محمدتقی بهار در مشهد به دنیا آمد و نزد پدرش، شعر و فنون ادب را آموخت. او شاعر، نویسنده و سیاستمدار بود. یکی از آثار مهم او «سبک‌شناسی» است.

مولوی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق)

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. کتاب عظیم «مثنوی معنوی» با ۲۶۰۰۰ بیت که گنجینه‌ای از معارف اسلامی است، معروف‌ترین اثر اوست. آرامگاه او در «قونیة» ترکیه واقع است.

نظام وفا (۱۳۴۳-۱۲۶۶ ه.ش)

در شهرستان آران و بیدگل کاشان متولد شد و تحصیلاتش را در آنجا به پایان برد. علوم ادبی را تا مرحله استادی فراگرفت و به تحصیل فلسفه و طب نیز پرداخت. وی سال‌ها در مدارس تهران، زبان و ادبیات فارسی را تدریس کرد و بر جوانان و علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب تأثیر به‌سزایی نهاد. وفا که خود شاعر بود در راهنمایی و تشویق نیما نقش مهمی داشت.

نظامی، حکیم ابومحمد یوسف (۶۱۴-۵۳۰ ه.ق)

شاعر نامدار ایرانی معروف به نظامی در شهر گنجه «از شهرهای امروزی جمهوری آذربایجان» به دنیا آمد. در جوانی به تحصیل ادب، قصص و تاریخ همت می‌گماشت. داستان‌پردازی در منظومه‌های او به اوج رسید. آثار نظامی عبارت‌اند از: مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه.

ویتاتو، ژیلینسکای (۱۹۳۲ م.)

خانم ویتاتو در ویلینوس پایتخت لیتوانی زندگی کرده است، وی کتاب‌های زیادی منتشر کرده که نه تنها در میان مردم لیتوانی بلکه در روسیه و کشورهای دیگر علاقه‌مندان زیادی پیدا کرده است. حشرات کوچک، کرم‌ها و پروانه‌ها قهرمانان بسیاری از قصه‌های وی هستند. ژیلینسکای شعر هم سروده است و داستان‌های فکاهی، رمان و نمایش‌نامه نیز دارد. آدم‌آهنی و شاپرک برگرفته از کتاب «ملخ شجاع» است که مجموعه چهار داستان به نام‌های ملخ شجاع، دانه برفی که آب نشد، کرم کنجکاو و آدم‌آهنی و شاپرک است.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹-۱۳۰۶ ه.ش)

محقق، نویسنده و استاد دانشگاه بود. او با تسلط بر زبان عربی، انگلیسی و فرانسه آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت. برخی از کتاب‌های او عبارت‌اند از: دیداری با اهل قلم، برگ‌هایی در آغوش باد، چشمه روشن و... نوشته‌های یوسفی روان، زیبا و جذاب است.

اعلام : آثار

چهره‌های درخشان

- ۱- سیرت پادشاهان ۲- در اخلاق درویشان
- ۳- در فضیلت قناعت ۴- در فواید خاموشی ۵- در عشق و جوانی ۶- در ضعف و پیری ۷- در تأثیر تربیت ۸- در آداب صحبت

عنوان مجموعه کتاب‌هایی است که برای نوجوانان از سوی انتشارات مدرسه (آموزش و پرورش) منتشر می‌شود و هدف آن، آشنا کردن نوجوانان با زندگی چهره‌های درخشان و ماندگار عصر حاضر است.

نورالدین پسر ایران

این کتاب در حقیقت یادمان نگاشت و خاطره‌نویسی است؛ خاطراتی که آقای نورالدین عافی از هشتاد ماه حضور خویش در جبهه‌های جنگ تحمیلی به شکل شفاهی بیان کرده است و خانم معصومه سپهری آن را به نگارش درآورده‌اند.

کلیات شهریار

شامل غزلیات، قصاید، مثنویات، رباعی‌ها، دوبیتی‌ها و اشعار ترکی است. این اثر از سید محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار است.

گلستان سعدی

یکی از آثار خواجه‌ی کرمانی است که در قالب مثنوی و به پیروی از خسرو و شیرین نظامی سروده شده است.

شیخ، گلستان را به سال ۶۵۶ هـ.ق آفرید. گلستان به یقین یکی از درخشان‌ترین و استادانه‌ترین نمونه‌های نثر پارسی است که پس از گذشت قرون متمادی هنوز اثری که از حیث فن نگارش و محتوا یارای برابری با آن را داشته باشد، خلق نشده است. نثر گلستان، مسجع است؛ یعنی نثری که گوشه چشمی نیز به شعر دارد. زیبایی سبک نگارش گلستان آن‌چنان در پهنه ادب سرزمین ما به جلوه‌گری پرداخته که بسیاری را به دام تقلید از آن کشانده است. در میان تقلیدکنندگان معتبر سعدی می‌توان از جامی، (صاحب بهارستان) قآنی، (پدیدآورنده پریشان) و همچنین قائم مقام نام برد. گلستان سعدی علاوه بر دیباچه، دارای هشت باب است که آمیخته به نظم و نثر است. باب‌های گلستان عبارت‌اند از :

نهج البلاغه

گزیده‌ای از نامه‌ها و خطبه‌ها و سخنان و کلمات قصار امیرمؤمنان حضرت علی (ع) است که عالم بزرگوار شیعی، «سیدرضی» گردآورده و در سال ۴۰۰ هجری قمری نگارش آن را به پایان رسانده است و نام آن را «نهج البلاغه» نهاد. «نهج» یعنی راه و روش و «البلاغه» یعنی سخن‌رسان و سنجیده؛ بنابراین نهج البلاغه سرمشق سنجیده‌گویی و رسایی سخن است.

اعلام : مکان‌ها

اردکان

یکی از شهرهای استان یزد است. معدن‌های سرب و روی و نمک‌طعام در اطراف اردکان به وفور یافت می‌شود.

اصفهان

سیاهان، صفاهان، اصفهان که در قدیم آن را اسپادانا می‌گفتند. در عصر صفویان، پایتخت ایران بود.

تبریز

از شهرهای مهم ایران و مرکز استان آذربایجان شرقی، شهری است با سابقه که همواره مورد توجه بازرگانان و جهانگردان بوده و امروز نیز یکی از شهرهای صنعتی کشور به‌شمار می‌رود. در دوره مشروطیت، تبریز بعد از تهران، مرکز اصلی مبارزان و آزادی‌خواهان بود. تبریز دارای آثار باستانی متعددی است؛ از جمله : ارک تبریز، ربع رشیدی، مسجد کبود، مسجد جامع، برج ساعت، مقبره الشعرا و موزه مشروطیت.

چهارباغ

باغ‌های چهارگانه‌ای در اصفهان که در دوره صفویه بناهایی در آن ایجاد شده بود و به عنوان مسجد و مدرسه استفاده می‌شد. امروزه خیابان وسیعی که از کنار این مکان می‌گذرد، به این نام مشهور است.

چهل ستون

کاخ چهل ستون در قرن ۱۱ ه.ق در میان باغ و مجموعه بناها و کاخ‌های دولت‌خانه صفوی ساخته شده است. چهل ستون به منظور پذیرایی از میهمانان و سفرای خارجی، طی سه مرحله و طبق یک طرح واحد ساخته شده است. مرحله اول : تالار بزرگ. مرحله دوم : ایوان آینه و اتاق‌های طرفین آن. مرحله سوم : ایوان ستون‌دار که از هجده عدد ستون و سقف چوبی تشکیل شده است.

پل خواجه

در قسمت شرق زاینده‌رود، پل خواجه از آثار دوره صفویه قرار گرفته است. این پل در سال ۶۰۰ هجری، مصادف با زندگی شاه عباس دوم در اصفهان احداث شده است.

پل صراط

پلی است که میان بهشت و جهنم است. انسان‌ها برحسب اعمال بد و نیک خویش از آن می‌گذرند و گناه‌کاران بر آن می‌لغزند.

خرمشهر

جنوب کویر لوت که در زمان شاهان ساسانی بنا شده است. بناهایی از آن دوره باقی مانده است؛ از جمله: بازار، حمام، مدرسه و حمام گنجعلی خان که اکنون به صورت یک موزه مردم‌شناسی درآمده است.

مرداب گاوخونی

باتلاقی در جنوب شرق اصفهان است.

یکی از بنادر مهم ایران در استان خوزستان است که در دوران دفاع مقدس، رشادت‌ها و فداکاری‌های فراوانی از جوانان رزمنده میهن اسلامی را شاهد بوده است. هر ساله، روز سوم خرداد را که روز آزادسازی این شهر از چنگ دشمنان بعثی است، به عنوان روز مقاومت و آزادی خرمشهر گرامی می‌داریم.

رفسنجان

مسجد شیخ لطف‌الله
در ضلع شرقی میدان امام (نقش جهان)، مسجدی قرار دارد که در زمان شاه عباس اول صفوی، به منظور عبادت و تدریس مرحوم شیخ لطف‌الله ساخته شده است. سطوح داخلی به‌ویژه محراب مسجد از شاهکارهای بی‌نظیر هنر کاشی‌کاری است.

شهری است در شمال غربی کرمان، در اراضی نمکزار آن، بسته خوب عمل می‌آید و در اراضی پرآب، پنبه‌کاری می‌شود. آب و هوای آن کوهستانی سردسیر و در قسمت جلگه‌ای، گرم و معتدل است.

سی و سه پل

منارجنبان
منارجنبان یکی از آثار تاریخی مشهور ایران است که در پنج کیلومتری غرب اصفهان در جاده اصفهان - نجف‌آباد قرار دارد. ساختمان، دارای یک ایوان و دو مناره است.

سی و سه پل، یکی از نمونه‌های برجسته هنر معماری به‌شمار می‌آید که از دوره صفویه در اصفهان باقی مانده است.

عمارت عالی‌قاپو

شهرت این بنا به سبب تکان خوردن مناره‌های آن است؛ به‌طوری که با تکان دادن یکی از آنها، مناره دیگر و همچنین کل ساختمان، به لرزه درمی‌آید. جنبیدن مناره‌ها، هنوز هم برای بسیاری از دانشمندان، ابهام‌انگیز است.

بنایی است در سمت غربی نقش جهان شهر اصفهان، این کاخ در قرن ۱۱ هجری در زمان شاه عباس صفوی در شش طبقه احداث شد. هر طبقه، تزیینات هنری خاصی را داراست.

قم

یزد
نام شهری واقع در میان اصفهان و شیراز و کرمان است. از آثار تاریخی این شهر می‌توان مسجد چخماق، مسجد جمعه، بازار چهارسوق و بقعه دوازده امام (ع) و آثار زرتشتیان را نام برد.

از شهرهای مذهبی معروف ایران است. در اواخر قرن دوم هجری، حضرت فاطمه معصومه (س) به قصد دیدار برادرش امام رضا (ع) به خراسان می‌رفت که در شهر قم بیمار شد و وفات یافت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

کرمان

مرکز استان کرمان، شهری است قدیمی واقع در

«فهرست کتاب‌های متناسب با برنامه درسی فارسی»

ردیف	نام کتاب	نویسنده و مترجم	ناشر	سال انتشار
۱	آرش کمانگیر	محمدرضا محمدی نیکو	مهاجر	۱۳۸۳
۲	آوازی برای وطن	محمد گودرزی دهریزی	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان	۱۳۹۰
۳	از انشا تا نویسندگی	جعفر ربانی	مدرسه	۱۳۸۰
۴	افسانه شیرین داراب نامه	محمدرضا یوسفی	پیدایش	۱۳۸۷
۵	الف لیل و لیل و هزار و یک شب	نرگس آبیاری	پیدایش	۱۳۸۹
۶	پروانه‌ها (داستان‌های کوتاه)	محمدرضا یوسفی	پیک بهار	۱۳۸۹
۷	پرورش فکر و آشنایی با اثنانویسی	علی فتح مهر	عابد	۱۳۷۹
۸	پروین اعتصامی (مشاهیر ایرانی ۹)، ویژه نوجوانان	زینب یزدانی	تیرگان	۱۳۸۶
۹	تازه‌هایی از ادبیات کهن برای نوجوانان (قصه‌های هزار و یک شب)	شکوه قاسم نیا	پیدایش	۱۳۷۹
۱۰	تازه‌هایی از ادبیات کهن برای نوجوانان (قصه‌های سیاست‌نامه)	مرجان کشاورزی آزاد	پیدایش	۱۳۷۹
۱۱	جایزه/ هشتم اگر می‌روم/ سفر به جنوب	محمدرضا سرشار (رهگذر)	سوره مهر	۱۳۸۷
۱۲	حکایت‌های شیرین چهارمقاله نظامی عروضی	عباس جهانگیریان	پیدایش	۱۳۸۷
۱۳	خاطرات مه گرفته	افشین علا	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان	۱۳۷۹
۱۴	خاتون معارف ایران	سعید وزیری	نشر واج	۱۳۸۵
۱۵	خداوندگار کوچک	محمدعلی شاکری یکتا	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان	۱۳۸۵
۱۶	داستان‌هایی برای فکر کردن	رابرت فیشر، ترجمه شاهره لنگرودی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۱۳۸۹
۱۷	ده قصه تصویری از هزار و یک شب	به روایت حسین فتاحی	قدیانی	۱۳۹۰
۱۸	سفر و آموزش سفرنامه‌نویسی	محمد حسین بحر العلومی	مدرسه	۱۳۸۷

ردیف	نام کتاب	نویسنده و مترجم	ناشر	سال انتشار
۱۹	شکوفه بر شمشیر	امیرمهدی مراد حاصل	مدرسه	۱۳۸۶
۲۰	ضرب المثل ها و سخنان حکمت آمیز	امرالله ذوالفقاری	ندای اندیشه	۱۳۷۹
۲۱	قصه های دلنشین ادب فارسی	جعفر ابراهیمی	قدیانی	۱۳۷۹
۲۲	قصه های شاهنامه	آتوسا صالحی	افق	۱۳۸۶
۲۳	قصه های مثنوی	رضا شیرازی	پیام محراب	۱۳۸۶
۲۴	لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت (مجموعه داستان طنز)	فرهاد حسن زاده	کتاب چرخ فلک	۱۳۹۰
۲۵	ماه در گهواره (خاطره هایی از زندگی امام خمینی «ره»)	محمد کاظم مزینانی	مدرسه	۱۳۷۹
۲۶	مبانی ادبیات دینی کودک و نوجوان	محمود حکیمی	آرون	۱۳۸۲
۲۷	مجموعه قصه های خوب برای بچه های خوب	مهدی آذریزدی	کتاب های شکوفه	۱۳۸۷
۲۸	مجموعه کتاب های «چلچراغ» و چهره های درخشان	نویسندگان مختلف	دفتر انتشارات کمک آموزشی (انتشارات مدرسه)	۱۳۹۲
۲۹	مجموعه نمایش نامه های آسان	حسن دولت آبادی	قطره	۱۳۸۵
۳۰	نوجوانی ۲ (روانشناسی نوجوانی برای نوجوانان)	ابراهیم اصلانی	مدرسه	۱۳۸۸

فهرست منابع

- از بهار تا شهریار، حسنعلى محمدى، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
- به قول پرستو، قیصر امین‌پور، انتشارات سروش.
- پروین اعتصامی، مهناز بهمن، انتشارات مدرسه، چاپ نهم، ۱۳۹۱.
- خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ نهم، قم، ۱۳۵۷.
- خمسة نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- داستان‌های کوتاه امروز، به کوشش: میترا بیات، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- دیوان پروین اعتصامی، مقدمه و تنظیم شرح و لغات، شهرام رجب‌زاده، تهران، ج دوم، ۱۳۷۳.
- دیوان ملک الشعرا بهار، محمدتقی بهار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸.
- زندگی‌نامه امام خمینی (ره)، امیرحسین فردی، انتشارات مدرسه، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۸۵.
- شاهنامه فردوسی (نامه باستان)، به کوشش میرجلال‌الدین کزازی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۴.
- علامه جعفری، محمد ناصری، انتشارات مدرسه، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۱.
- فرهنگ فارسی معین، محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۶ جلد، ۱۳۷۵.
- قصه‌های مجید، هوشنگ مرادی کرمانی، انتشارات معین، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۸.
- قوی سفید (بازده افسانه از آسیای میانه)، برگردان: فتح‌الله دیده‌بان، نشر افق، ۱۳۸۴.
- کلیات اشعار شهریار (۵ جلد)، سعیدی، تبریز، ۱۳۶۴.
- کلیات، سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، ققنوس، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- کویر، علی شریعتی، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۴۹.
- گل و نوروز، کمال‌الدین محمود خواجوی کرمانی، تصحیح عینی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۲.
- لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴ جلد، ۱۳۷۳.
- مثنوی معنوی (براساس نسخه قونیه)، جلال‌الدین محمد مولوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج (فارسی و طبری)، تدوین سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ملخ شجاع، ویتاتو ژیلینسکای، ترجمه ناهید آزادمنش، مؤسسه کتاب همراه، چاپ چهارم، زمستان ۱۳۸۰.
- نغمه عشق، جک کافلد و مارک ویکتور هسن، ترجمه پروین قائمی، انتشارات دُرنا، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- نورالدین پسر ایران (خاطرات هشتاد ماه حضور سید نورالدین عافی در جبهه)، نگارش معصومه سپهری، انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۰.
- نیما، محمد حسن حسینی، انتشارات مدرسه، چاپ ششم، ۱۳۹۱.
- یک آسمان ستاره، مهدی فتحی «خاطره‌ای از مصطفی چمران».
- یک عالم پروانه (بانک اطلاعات شعر کودک و نوجوان)، دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۸۱.

